

درآمدی بر تواناییهای سیاسی نظام در جهان حاضر

سیدحسین ولی پور زرومی

محقق مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهارم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۰ • شماره مسلسل ۱۳

طرح مسأله

دربرداشتهای سنتی، قدرت و تواناییهای نظام عموماً با مسائل نظامی و امور امنیتی کشور در ارتباطی نزدیک قرار داشت. این مسأله بیش از هر چیز به دلیل فهم خاصی بود که از مفاهیم سیاسی و امنیتی در سطح روابط بین الملل وجود داشت. با تحول این مفاهیم چارچوبهای مباحث امنیت و قدرت نیز دچار دگرگونی اساسی شد. بحث تواناییهای سیاسی نظام، چیزی نیست که فقط در دوران اخیر مطرح شده باشد، بلکه این مسأله، در دهه‌های اخیر با توجه به گسترده شدن حوزه امنیت و قدرت ملی کشور، از جایگاه بسیار بالایی برخوردار شده است. مباحث توسعه سیاسی و نوسازی در دهه‌های اخیر سهم بالایی در مطرح کردن "نظام سیاسی" چونان یک متغیر مهم و با اهمیت داشته است. در این میان متفکران توسعه و نوسازی سیاسی مسأله تواناییهای سیاسی نظام را هر چند به صورتی کلی بررسی کرده‌اند، ولی به شکلی اختصاصی آلموند و پاول به این بحث پرداخته‌اند. با این حال مباحث این دو نیز در حد طرح کلیات و مسائل نظری باقی مانده و از این رو به بحث تواناییهای نظام به صورت مجزا کمتر توجه شده است. در این مقاله تلاش می‌شود به این مسأله به صورت جزئی پرداخته شود.

سؤالی که در این مقاله به دنبال پاسخگویی به آن هستیم این است که «تواناییهای سیاسی نظام چگونه تبیین می‌گردد.» به دنبال این سؤال، ارتباط مسائلی را که به نوعی در مبحث مورد بررسی ما مهم تلقی می‌گردند با مسأله تواناییهای سیاسی نظام مورد توجه قرار می‌دهیم. در این جا مسأله «مشروعیت»، مفهوم محوری تواناییهای نظام به شمار آمده است. به نظر نویسندگان این سطور انواع تواناییهای سیاسی نظام در قالب مفهوم بنیادین مشروعیت معنا پیدا می‌کند.

برخی از پژوهشگران به تقسیم‌بندی انواع تواناییهای نظام پرداخته‌اند؛ از جمله می‌توان این تقسیم‌بندی را در آثار آلموند و پاول یافت. این دو متفکر معتقدند که تواناییهای سیاسی نظام را می‌توان به پنج نوع تقسیم نمود: استخراجی، پاسخگویی، تنظیمی، نهادی، توزیعی.^(۱)

طبق تعریف آلموند و پاول "تواناییهای استخراجی" نظام به ظرفیت آن در تجهیز منابع مادی و معنوی محیط داخلی و بین‌المللی جهت پاسخگویی بیشتر به نیازها اطلاق می‌گردد. "تواناییهای پاسخگویی" به میزان پاسخگویی نظام نسبت به تقاضاها و فشارهای داخلی و بین‌المللی موجود مربوط می‌شود. مقصود از "تواناییهای تنظیمی" برخورداری از اقتدار لازم برای کنترل رفتار افراد و گروههای گوناگون جامعه می‌باشد. "تواناییهای نمادی" نظام در زمینه مربوط ساختن داده‌های یک نظام به ارزشهای حاکم بر جامعه می‌باشد. "نهایتاً تواناییهای توزیعی" نظام به توزیع اقتدار آمیز ارزشها، منزلتها، فرصتها، قدرتها، کالاها و خدمات در میان سطوح گوناگون جامعه مربوط می‌شود. با این مقدمه، ساختار مقاله در دو قالب کلی «پیش فرضهای تواناییهای سیاسی نظام» و «مشخصات دولتهای قوی و ضعیف» طرح می‌شود.

الف. مفروضات تواناییهای سیاسی نظام

۱- مشروعیت، عامل پیوند دهنده

مشروعیت، عامل پیوند دهنده تواناییهای مختلف نظام است. در واقع معیار تمیز "حکومت خوب" از "حکومت بد" مسأله «مشروعیت» می‌باشد. این دیدگاه، برخلاف واقع‌گرایان سنتی است. مورگنتا معتقد بود که حکومت خوب باعث افزایش منابع ناملموس قدرت ملی و در نتیجه فراهم آمدن موقعیت امنیتی مستحکم می‌شود. معیاری که وی در تشخیص "خوبی" و "بدی" حکومت به کار می‌گیرد، شکل حکومت است. طبق این نظر حکومتهای آزاد و دموکراتیک "خوب" هستند، حال آن که حکومتهای خودکامه و توتالیتر "بد" می‌باشند. هنری کسینجر نیز به تبع مورگنتا سه نوع متفاوت از ساختار رهبری را طبقه‌بندی می‌کند (بوروکراتیک، انقلابی و فرهمندانه). وی استدلال می‌کند که مشی سیاسی انقلابی و فرهمندانه، بیشتر مستعد برانگیختن عملکرد ستیزه‌جویانه در سیاست خارجی است و از این رو با عارضه ناامنی روبرو است. برخلاف دیدگاههای سنتی یاد شده، دیدگاههای جدید اغلب به محتوای حکومت و رژیم ارجح می‌گذارند. در این دیدگاهها مشروعیت رژیم اصل محوری به شمار می‌رود. قدرت رهبری کارآمد از میزان مشروعیتی ناشی می‌شود که حکومت از آن بهره‌مند است. در این جا وفاداری مردم به رژیم بسیار مهم‌تر از شکل حکومت می‌باشد؛^(۲) اما رابطه میان حکومت مشروع از یک طرف و شکل حکومت ("دموکراتیک" یا "دیکتاتوری") برای سنجش میزان تواناییهای نظام مسأله دیگری است که باید به

آن توجه نمود. در واقع به رغم آن که مشروعیت رژیم، اساسی‌ترین شرط یک حکومت توانمند است، ولی نمی‌توان تفاوتهای موجود میان یک حکومت مشروع دموکراتیک و یک حکومت مشروع غیردموکراتیک را در فهم میزان تواناییهای نظام نادیده گرفت.

در هر حال ثبات یک نظام سیاسی با مشروعیت آن ارتباط مستقیم دارد. مشروعیت نظام نیز به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و حفظ اعتقاد به این اصل است که نهادهای سیاسی موجود در جامعه از صحت عمل برخوردار باشند. گروههایی که تحت یک نظام سیاسی به سر می‌برند، بر حسب سازواری یا ناسازواری سیستم ارزشی آنان با نظام ارزشی حاکم، آن سیستم را مشروع یا نامشروع می‌دانند. کمتر نظامی را می‌توان یافت که دارای مشروعیت صد در صدی باشد؛ از این رو باید گفت که نظامهای مختلف به موازات مشروع بودن آن، تهدیدات مداومی را نیز به صورت تشدید تضادهای درونی سیستم می‌آزمایند. وجود این تضادها فی‌نفسه نشانه ضعف و ناتوانی نظام نبوده و حتی در حد اعتدال یکی از جنبه‌های طبیعی یک نظام مشروع به شمار می‌رود. چگونگی برخورد دولت و حل و فصل آن می‌تواند میزان توانایی نظام را مورد سنجش قرار دهد. (۳)

بحران مشروعیت، در میان بیشتر کشورهای در حال توسعه مفهومی شایع می‌باشد. این مسأله به شدت تواناییهای داخلی نظام را به تحلیل می‌برد و توان کلی سیاست‌سازی را بدون انعطاف و ناکارآمد می‌سازد. بحران مشروعیت در واقع یک بحران تغییر و تحول است و معمولاً کشورهای دچار آن می‌گردند که مشروعیت خود را بر پایه ارزشها و هنجارهای سنتی قرار داده‌اند و از این رو ارزشهای مزبور در هنگام افزایش جریان نوسازی و توسعه سیاسی در معرض خطر قرار می‌گیرند. در جریان گذار از مرحله سنتی به مرحله پیشرفت و نوسازی، خواسته‌های سیاسی مختلف گروههای عمده نیز، که تا قبل از این سهمی در نظام سیاسی نداشتند مطرح می‌گردد. ناتوانی نظام در پاسخگویی به این نیازها و خواسته‌ها باعث تشدید بحران مشروعیت می‌گردد. باید توجه داشت که بحران مشروعیت در هر جامعه‌ای ممکن است متفاوت باشد. این مسأله در برخی از جوامع شاید تنها دامن‌گیر برخی از نهادهای محافظه‌کار گردد که توان هماهنگ کردن خود با تحولات ساختاری را ندارند. درجه و میزان فراگیری بحران مشروعیت و این که آیا نظام می‌تواند با موفقیت از آن بگذرد مشخص‌کننده میزان توانایی نظام می‌باشد.

همچنین باید توجه داشت که روش مهار این بحران (موقت یا دائمی) نیز می‌تواند نشان‌دهنده میزان توانایی نظام باشد. استفاده از زور و یا طلب همکاری و جلب رضایت مخالفان، هر چند ممکن است در کوتاه مدت بحران را از نظام دور سازد، ولی در بلندمدت باعث به تحلیل رفتن منابع کمیاب کشور می‌شود. به نظر می‌رسد رویکرد مردمی و توجه به ایده‌های مردمی بهترین

روش برای گذار از مرحله بحران مشروعیت باشد. این روش از آن جایی اهمیت بسیار یافته که گفتمان حاضر در سطحی بین‌المللی (عمدتاً) به آن روی آورده است. اشاره به گفتمان بین‌المللی، ارتباط مستقیمی با مسأله تواناییهای نظام دارد، چرا که در تحولاتی که پیش‌بینی می‌شود، بحث شناسایی مشروعیت مردمی یک رژیم، در نزد ملل جهان از جایگاه بسیار بالایی برخوردار است.

۲- نهادمندی سیاسی و تواناییهای نظام

مطالعه ساختار دولتهای موجود نشان می‌دهد که می‌توان دو دسته از دولتها را از یکدیگر متمایز ساخت؛ دولتهایی که بر اساس نهادهای سیاسی و اجتماعی توانمند در جامعه به تنظیم رفتار خود می‌پردازند و دولتهایی که احساس نیاز چندانی به این نهادها نمی‌کنند. اگر این مسأله را در پیوند با مسأله مشروعیت در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که یکی از نشانه‌های نظامهای توانا، برخورداری از چنین نهادها و سازمانهایی است. هائینگتون با الهام از دوتوکویل یادآور می‌شود که یک نظام سیاسی هنگامی کارآمد و معتبر است که از درجه بالای نهادینگی برخوردار باشد؛ یعنی سازمانها و آیینهای زیربنایی آنها متعدد و به اندازه کافی ثابت و از نظر مردم ارزشمند باشند. (۴)

در واقع شرایط پیچیده جوامع امروزی باعث می‌گردد تا یک گروه واحد نتواند به راحتی و در عین حال که از تمامی خصوصیات یک دولت قوی برخوردار است، بر یک جامعه حکم راند، مگر آن که در مسیر حکومت، نهادهای سیاسی مستحکمی را برای ادامه حیات خود پدید آورد. کارکرد اصلی این نهادها علاوه بر تسهیل امور اجرایی حکومت، تعمیق دلبستگیهای مردم نسبت به نظام می‌باشد. در واقع حاکم در مسیر حکومت ناچار است تا به قول روسو نیرو را به "حق" تبدیل نماید. این مسأله در جوامع امروزی فقط از طریق نهادمندی سیاسی - اجتماعی حاصل خواهد شد. نهادمندی نظام علاوه بر مشروعیت‌سازی، کارکردهای فراوان دیگری نیز دارد. یکی از این کارکردها به ظهور رساندن منافع ملی و مصالح همگانی در ساختار سیاستگذاری دولتها است. در جوامع ضعیف توانایی کنترل بر آرزوهای شخصی و تنگ‌نظرانه افراد حاکم وجود ندارد. رقابتهای فردی و گروهی موجود در این جوامع باعث گسست اعتماد جامعه می‌گردد. پیش‌بینی‌پذیری رفتار دولتمردان شرط اول کسب اعتماد می‌باشد و این مسأله به یک ساختار نهادمند نیازمند است. از سوی دیگر از آن جایی که بقای نهادها طولانی‌تر از بقای افراد می‌باشد، از این رو تداوم منافع ملی فقط در ساختارهای نهادمند قابل پیگیری است. در ساختارهای متکی به افراد، رهبران جانشین به ندرت، خود را وفادار همه جانبه به سیاستهای گذشته می‌دانند.

بحث نهادمندی سیاسی به ناچار موضوع آزادی و برابری را نیز به میان می‌کشد. در این خصوص که کدامیک از این متغیرها در اولویت قرار دارند دیدگاههای متعددی وجود دارد. در واقع مسأله "آزادی" یا "برابری" همواره در تاریخ اندیشه‌های سیاسی مطرح بوده و از جایگاههای

والایی در فلسفه سیاسی برخوردار بوده است. بدون آن که به مجادلات بی پایان در این مسأله پردازیم در این جا باید گفت که مسأله نهادمندی، پیش زمینه مشترک استقرار مفاهیم آزادی و یا برابری در جوامع جدید به شمار می رود. رابطه این مسائل با یکدیگر مخصوصاً در کشورهای جهان سوم که دستخوش ناآرامیهای فراوانی هستند قابل توجه می باشد. به طور کلی می توان برای حکومت دو وظیفه اساسی برشمرد: از یک طرف حکومت باید بر حکومت شونندگان نظارت کند و از طرف دیگر باید رفتار خود را تحت نظارت مردم قرار دهد. به نظر می رسد بسیاری از کشورهای جهان سوم در هر دو زمینه یاد شده توفیق چندانی نداشته اند. ریشه این قضیه را باید در این دانست که مسأله اصلی این کشورها نه آزادی بلکه ایجاد یک سازمان عمومی مشروع است. "انسانها ممکن است بدون آزادی از سامان برخوردار باشند، ولی بدون سامان نمی توانند هیچ گونه آزادی ای را نگهدارند." از سوی دیگر دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی پیچیده ای که این جوامع در دهه های اخیر دچار آن گردیده اند انگیزه های فراوانی برای مشارکت سیاسی خلق کرده است. در این جوامع میزان رشد مشارکت سیاسی بسیار بالا است ولی سطح رشد سازماندهی سیاسی و نهادی شدن امور بسیار پایین می باشد، در نتیجه بی ثباتی سیاسی از مهم ترین ویژگیهای جوامع یاد شده است. (۵)

سطح نهادمندی هر نظام سیاسی را می توان از طریق "انعطاف پذیری"، "پیچیدگی" "استقلال" و "انسجام نهادها و شیوه های آن" نظام تعیین کرد. (۶)

- تطبیق پذیری - انعطاف ناپذیری: هر چه یک سیستم سیاسی یا شیوه های عمل آن تطبیق پذیرتر باشد، سطح نهادمندی آن نیز بالاتر است. تطبیق پذیری از فراز و نشیبهای محیطی و میزان سن مایه می گیرد. انعطاف ناپذیری ویژگی سازمانهای نوپا است. در این جا باید توجه داشت که سیستمهای قدیم، قربانی کامیابیهای گذشته خود نگردند و در برابر مسائل جدید در مانده نشوند.

- پیچیدگی - سادگی: هر چه یک سیستم سیاسی پیچیده تر باشد سطح نهادمندی آن نیز بالاتر است. در واقع هر چه شماره و تنوع خرده واحدهای سیاسی بالاتر رود، توانایی سیستم برای نگهداری وفاداریهای اعضایش بیشتر خواهد بود. از سوی دیگر هر چه سیستم سیاسی از مقاصد گوناگون بیشتری برخوردار باشد، در شرایطی که یک هدف از بین برود، پایداری آن بیشتر است.

- استقلال - تابعیت: سومین معیار نهادمندی، درجه استقلال سیستمهای سیاسی و شیوه های عمل آنها از گروه بندیها و روشهای رفتار آنهاست. در نظام سیاسی توسعه نیافته، سازمان سیاسی به شدت تحت تأثیر و نفوذ عوامل بیرونی قرار دارد. معمولاً استقلال نظامهای سیاسی در شرایطی که دگرگونیهای اجتماعی روی می دهد با فشار گروههای جدید تازه وارد، برای شرکت در صحنه سیاست، دچار معضل می گردد. در این جا وجود ساز و کارهایی جهت تعدیل انواع فشارها در میان جامعه و دولت می تواند از سطح تهدیدزایی این عوامل بکاهد.

- انسجام - گسیختگی: سرانجام سازمانها و آیینهای سیاسی، هنگامی نهادینه هستند که از درجه‌ای از پیوستگی برخوردار باشند؛ در این جا موضوع نظم و انضباط مطرح می‌گردد. افراد باید پذیرند که به خاطر هدفهای برتر اجتماعی و همگانی باید برخی انگیزه‌های شخصی و خصوصی را مهار کنند.

۳- اصل هویت ملی و همگونی اجتماعی

علاوه بر "مشروعیت" و "نهادمندی سیاسی" دو اصل "هویت ملی" و "همگونی اجتماعی" نیز از پیش فرضهای یک نظام سیاسی تواناست. با تحولات پیش آمده در چند دهه اخیر که همچنان نیز ادامه دارد مسایل هویتی دچار معضلات مهمی گردیده‌اند. امروزه روند جهان‌گرایی، بیش از هر چیز هویت ملی کشورها را هدف قرار داده است. این روند برای شکل‌دهی هویتی واحد و جهانی در برابر هویت‌های ملی و محلی حرکت می‌کند. بخشی از این فرآیند به صورت آگاهانه دنبال می‌گردد و بخشی از آن به صورت ناخواسته و همراه با سیر تحولی موضوعات جهانی تحمیل می‌شود. از این رو مقاومت هویت‌های ملی در برابر این روند و مهم‌تر از آن تعریف و تبیین دقیق چارچوبهای تحول‌یافته هویت جدید، که آن را با تحولات جهانی سازوار سازد، یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های دولتهای ملی می‌باشد. هویت قوی و مستحکم، شرط لازم برای علاقه‌مندی مردم جهت کار و فعالیت می‌باشد.

برخورداری از یک هویت قوی و یا حرکت در مسیری که به کسب هویتی نیرومند منتهی شود، تابع اجماع نظر سه گروه است: "آنهايي که حکومت می‌کنند، آنهايي که فکر می‌کنند و آنهايي که صاحب امکانات و ثروت هستند". (۷) نتیجه طبیعی توافق و همکاری این سه گروه، برنامه ریزی و آینده‌نگریهای مطمئن برای سرنوشت عمومی جامعه می‌باشد. نبود روحیه همکاری و همسویی میان این عوامل موجب ضعف هویت ملی و در نتیجه عدم اعتماد مردمی در نظام می‌گردد. از مشخصه‌های بارز جوامع در حال توسعه، همین اصل عدم اعتماد مردمی نسبت به روندهای موجود است.

این روحیه زمانی که مردم این جوامع، به مقایسه خویشتن در برابر جوامع توسعه یافته می‌پردازند، نمود دیگری می‌یابد؛ به این معنی که آنها در این رویارویی، خویشتن را کمتر از ملل توسعه یافته باور دارند. در واقع این مسأله شاید یکی از پیامدهای فکری و فرهنگی جوامع استعماری بود که همواره چنین وانمود می‌کردند که آنها از نظر فکری برتر از دیگران می‌باشند. (۸) در دوران جدید نیز نظریات عمده‌ای در غرب وجود دارد که بر یکسان‌سازی هویت‌های ملی و محلی تأکید دارند. فوکویاما با مطرح کردن سپری شدن تاریخ و فرارسیدن عصر حاکمیت لیبرال دموکراسی در غرب، در واقع به مرگ هویت‌های ملی و محلی اشاره دارد و در کنار وی هانتینگتون نیز با یک روشی آسیب شناسانه سعی دارد موجودیت فعال و یا بالقوه خطر ساز این هویتها را

برای آینده غرب گوشزد نماید. نتیجه طبیعی آموزه‌های هانتینگتون از بین بردن هویت‌های ملی کشورهای غیر غربی می‌باشد؛ تز جهانی شدن نیز سرآمد این تلاشها محسوب می‌شود. در کنار هویت ملی، همگونی اجتماعی نیز از عوامل قدرت و توانایی یک نظام به شمار می‌آید. همگونی اجتماعی با توجه به بافت جمعیتی کشور، وضعیت اقتصادی گروه‌های جمعیتی و کارکرد ایدئولوژیک نظام، قابل محاسبه می‌باشد؛ یعنی جمعیت هر کشوری از نظر قومی - مذهبی یگانگی بیشتر و تنوع کمتری داشته و از نظر اقتصادی فاصله طبقاتی میان افراد چندان چشمگیر نباشد، دسترسی به وحدت و انسجام ملی در آن جامعه بسیار آسانتر خواهد بود. کارکرد ایدئولوژیک نظام نیز به این صورت در همگونی اجتماعی مؤثر است که حکومت در نزد مردم تا چه میزان از اقتدار لازم برخوردار است. گستردگی اقتدار حکومتی و قبول آن در میان اکثریت مردم از نشانه‌های یک دولت قوی می‌باشد. با توجه به این شرایط باید گفت که در حال حاضر کشوری کاملاً یکدست یافت نمی‌شود، اما با وجود این در عصر حاضر دو نوع جامعه به خوبی قابل تشخیص است: اول، جوامعی که در آن اکثریت گسترده‌ای از جمعیت از زبان، مذهب و تاریخ یکسان برخوردارند و دوم جوامعی که چونان موزائیکی رنگارنگ از اقوام و نیروها و گویشهای متفاوت تشکیل شده‌اند. قاطعانه می‌توان گفت که برخی از جوامع در حال توسعه چیزی جز گروه‌های نژادی در کنار هم چیده شده ولی منفک از هم نیستند که هر کدام سرزمین، فرهنگ و نهادهای خاص خودشان را دارند. طبیعی است که در این جوامع هیچ قاعده مشروعیتی مشترکی برای ایجاد یک حکومت مرکزی توانا وجود ندارند. (۹)

یکی از مسائلی که در مورد همگونی اجتماعی بسیار مهم بوده و چگونگی برخورد نظام و دولت با آن می‌تواند تأثیرات بسیار مهمی بر روندهای موجود داشته باشد، مسأله رشد طبقه متوسط در جریان نوسازی و توسعه سیاسی - فرهنگی است. این امر در هر جامعه‌ای ممکن است تأثیرات متفاوتی داشته باشد. رشد طبقه متوسط نتیجه طبیعی تحولات اقتصادی جامعه است و به تبع آن باید منتظر تغییرات گسترده اجتماعی نیز باشیم. افرادی که وارد طبقه متوسط می‌گردند نقشهای جدید برای خود قائل هستند و از این رو تقاضاهای جدیدی از آنها در جامعه بروز می‌یابد. در واقع این مسأله به توانایی و قدرت مقایسه آنها از یک سو و خودآگاهی آنان از سوی دیگر باز می‌گردد. عدم توجه منطقی حاکمیت به تقاضاهای جدید می‌تواند پایه‌های امنیتی و اقتدار آن را سست نماید.

۴- نخبگان کارآمد و تواناییهای نظام

در میان اندیشه‌گران سیاسی که به نوعی با مفهوم قدرت و توانایی درگیر بوده‌اند همواره این سؤال اساسی وجود دارد که عوامل زایش قدرت و توانایی کدامند. به این سؤال پاسخهای متعددی

داده شده است. در دوران جدید نخبه‌گرایان معتقدند که به طور کلی نظام سیاسی و به تبع آن قدرت، حاصل کارکردهای افراد نخبه می‌باشد. در نزد این گروه، نخبگان کسانی هستند که از خصوصیات استثنایی و یگانه‌ای برخوردار بوده و می‌توانند یک واحد قدرت مسلط بر جامعه تشکیل دهند. دانشمندانی چون پاره‌تو، موسکا، میخلز در این جهت نظریه‌پردازی کرده‌اند. در برابر این نظر، دیدگاه کثرت‌گرایان قرار دارد که نماینده اصلی آن رابرت دال می‌باشد. بر اساس این دیدگاه، قدرت از عوامل متعددی که در سطح جامعه گسترده می‌باشد برمی‌خیزد و فقط مختص به گروه نخبگان سیاسی جامعه نمی‌گردد. در برابر هر دو جریان یاد شده، جریان تازه‌ای وجود دارد که بر خلاف دیدگاه عاملیتی گذشته معتقد است قدرت در هر رابطه از سطوح جامعه گسترده شده است. طبق این دیدگاه دولت و کسانی را که گمان بر صاحب قدرت بودن آنهاست، فقط باید به منزله مجریان قدرت تلقی نمود. افکار میشل فوکو و به طور کلی جریان پست مدرنیسم را باید در این راستا تحلیل نمود. (۱۰) در میان مباحث سیاسی داخلی نیز به نظر می‌رسد روش هر سه دیدگاه فوق پیگیری می‌شود. (۱۱)

صرف نظر از اعتقاد به هر یک از دیدگاه‌های فوق، باید گفت نقش نخبگان در مسیر توانمندی نظام، مخصوصاً در کشورهای جهان سوم (که از جامعه مدنی و نهادمندی سیاسی ضعیفی برخوردار می‌باشند) بسیار اساسی است؛ بدون آن که اولویتی برای آن قائل شویم. تجربه کشورهای جهان سومی که به مرحله توسعه یافتگی رسیده‌اند، نشان می‌دهد که نقش رهبران بسیار مهم بوده است. باید این نکته را بپذیریم که بین افراد تفاوت وجود دارد و تواناییهای آنان با یکدیگر فرق دارد. شرط رسیدن به درجات عالی استفاده از افراد توانا می‌باشد. باید مدیریتهای ضعیفی که مانع شکوفایی استعدادها درونی می‌گردند اصلاح شوند. ضمن این که راهیابی افراد ضعیف به دایره نخبگان جامعه نشان دهنده ضعف آن جامعه می‌باشد، در مسیر بهره‌برداری از استعدادها باید به این نکته توجه شود که بینش ما نسبت به موضوع نخبگان باید فراگیر باشد. (۱۲) در واقع نخبگان فقط به افراد سیاسی خلاصه نمی‌گردند، باید ظرفیت نظام آن قدر بالا باشد که در تمام زمینه‌ها باعث کشف و جذب نخبگان گردد. برآمد همه این فرآیندها، شکل‌گیری پایه‌های قوی برای یک نظام می‌باشد.

ب. مشخصات دولتهای ضعیف و دولتهای قوی

عواملی که تاکنون به آن پرداخته شد در واقع پیش‌فرضهای اساسی تواناییهای نظام را تشکیل می‌دهند. برای مطالعه جامع‌تر این بحث، به نظر می‌رسد اشاره به برخی از ویژگیهای دولتهای ضعیف و قوی که به نوعی تواناییها و یا ناتواناییهای نظامهای سیاسی خود را به معرض نمایش

می‌گذارند ضروری باشد. طبیعی است هر کدام از این ویژگیها به عوامل و ساختارهای کلی‌تری مربوط می‌گردند که در این بررسی به آن پرداخته می‌شود.

۱- امنیت ملی یا امنیت رژیم (منافع ملی یا منافع حاکم)

امنیت رژیم و امنیت ملی در یک دولت قوی باید همسو باشند. وجود احساس دوگانگی در این باره از مشخصات یک دولت ضعیف است. پیوند مهمی میان امنیت رژیم و امنیت ملی وجود دارد، به همین خاطر، شناخت و تمایز مشکلات امنیتی یک رژیم فاقد مشروعیت و مشکلات امنیتی یک کشور کار دشواری است. در واقع نمی‌توان راهبردهای رژیمهایی را که فاقد مشروعیت سیاسی در داخل می‌باشند، به خوبی بر اساس منافع ملی یا منافع حکومتی آنها تفسیر نمود. از یک سو ممکن است این راهبردها برای بقای رژیم صورت گرفته باشد و از سوی دیگر رژیم به خاطر این که در جایگاه دولت ملی نشسته، مجبور است از منافع ملی و حکومتی دفاع نماید. دولت سمبل مهم و مظهر عمده حکومت است؛ رفتارهای سیاسی برخی از دولتهای خاص را نباید به حساب کل دستگاه حکومت گذاشت، ولی باید توجه داشت که به خاطر ضعف ذاتی این دولتها، ممکن است بنیاد حکومت به زیر سؤال برود و در این جا باید با آن همچون یک موضوع امنیت ملی برخورد نمود. (۱۳)

امنیت رژیم و امنیت ملی در نوع تهدیدات نیز باید وحدت داشته باشند. در واقع این مسأله به موضوع کلی‌تری به نام منافع ملی برمی‌گردد. منافع ملی و منافع هیأت حاکمه در یک جامعه توسعه یافته، باید کاملاً شفاف و روشن باشند. سردرگمی در تفسیر این مفاهیم فرصتهای پیشرفت جامعه را خواهد گرفت. این منافع در جریان سیاست‌گذاریها باید در طول هم قرار بگیرند. معمولاً در کشورهایی که پایگاههای اجتماعی دولتها دچار نقصان و سستی است، تعابیر دولت و مردم از موضوع منفعت ملی با یکدیگر تعارض می‌یابد؛ این مسأله مخصوصاً برای دولتهای بی‌ثبات، از موضوعیت بیشتری برخوردار است. هدف اصلی این دولتها در جریان حکومت‌داری، بقای حکومت می‌باشد؛ برای این منظور حتی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به جنگ با مردم نیز اقدام می‌کنند. تهدیداتی که آنها برای مسأله امنیت ملی تفسیر می‌کنند چه بسا مسأله انقلاب مردمی را نیز شامل گردد. در این جا این پرسش پیش می‌آید که آیا اعتراضات مردمی علیه یک رژیم ناکارآمد و فاقد مشروعیت در زمره تهدیدات ملی است؟ پاسخ قاطعی نمی‌توان برای این مسأله یافت؛ از یک طرف حق مردم برای برکناری رژیم غیرمردمی توجیه‌پذیر است و از سوی دیگر ممکن است تلاش آنها بر دامنه مشکلات ملی بیفزاید.

۲- ثبات سیاسی: طبیعی یا تحمیلی

برای دولتهای قوی ثبات سیاسی اصلی اساسی بوده و بالعکس بی‌ثباتی نشانه یک دولت ناتوان است. در ورای این پیش فرض اساسی، موضوع پیچیده‌تر این است که چرا در برخی از رژیمهای فاقد مشروعیت، پیوسته با موضوع ثبات سیاسی مواجه هستیم. این تجربه بیش از هر جا در سطح خاورمیانه عربی قابل بررسی می‌باشد. به صورت عینی باید گفت که بسیاری از این دولتها با وجود ترسها و نگرانیها، برای مدتی طولانی دوام آورده‌اند. مطمئناً ثبات این رژیمها در نتیجه نهادی شدن توسعه سیاسی نیست. از دیدگاه نوسازی و فرآیند توسعه باید ثبات موجود را پدیده‌ای گذرا فرض نمود ولی به نظر می‌رسد تسلط رژیمها بر مردم منطقه و در نتیجه برقراری ثبات سیاسی تا به حال نتیجه داده است. به صورت معمول ترور مخالفان، استفاده از نظامیان برای سرکوبی گروههای ناراضی، ایجاد توازن با قرار دادن یک جناح بر ضد جناح دیگر، استفاده از اعضای خانواده برای مقاصد سیاسی، استفاده از پادشاهای مادی برای ایجاد وفاداری در بین متحدان، در حکم تاکتیکهایی در اختیار دست‌اندرکاران چیره‌دست امور بوده و برای حکومت رهبران سیاسی خاورمیانه بسیار سودمند به شمار می‌آید. با این حال، این حکومتها هر قدر هم با ثبات باشند نمی‌توان گفت که از مشروعیت مردمی نیز برخوردارند. به کارگیری قدرت عربان و نظامی‌گری، ابزار اصلی سرکوب‌گری و کسب اطاعت مردمی در این مناطق بوده است. (۱۴)

در این جا باید به یک مسأله تناقض‌نما نیز اشاره کرد؛ دولتهایی که در سطح منطقه و به طور کلی در سطح جهان از ابزارهای نظامی برای تأمین ثبات سیاسی بهره می‌جویند در شکل ظاهری بسیار نیرومند به نظر می‌رسند؛ برای مثال نمی‌توان از نظر قدرت ظاهری و میزان اعمال حاکمیت، رژیم صدام (تا قبل از جنگ دوم خلیج فارس) را یک قدرت ناتوان نامیده، بلکه در جهت تأمین منافع رژیم، بسیار کارآمد نیز می‌باشد. در این جا هدف اصلی رژیم، پی‌گیری سیاست بقاء می‌باشد و این هدف به هر نحو ممکن عملی می‌گردد، (۱۵) اما روی دیگر سکه را نیز نباید نادیده گرفت که وجود چنین شیوه دولتمداری در یک کشور نشانه وجود یک حکومت ضعیف و ناتوان می‌باشد؛ ناتوانی به این معنا که از پیش فرضهای مطرح شده در این تحقیق بی‌بهره است.

۳- ساختارهای موازی

در یک جامعه توسعه‌یافته هر نهادی دارای تعریف مشخصی است و بر اساس کار ویژه مورد نیاز خود تأسیس می‌شود. در این جوامع در عین حال که بر تنوع تأکید می‌گردد از تداخل نیز دوری می‌گزینند. ساختارهای سازمانی نیز از آنجایی که برای هدف مشخصی بنیان‌گذارده می‌شوند کمتر با انتقال قدرت دچار تعریف مجدد می‌گردند، از این رو همچنان بر طبق اهداف در

نظر گرفته شده می‌تواند اجازه فعالیت داشته باشند. شخصیت حقوقی این سازمانها ناشی از نیازمندی جامعه است نه منافع یک رژیم خاص حکومتی. به همین دلیل در این نوع رژیمها کمتر شاهد پیدایش سازمانهای موازی هستیم؛ برعکس در جوامع در حال توسعه به وفور با این مسأله روبرو می‌شویم.

عوامل زیادی در ایجاد چنین وضعیتی دخیل هستند؛ اولاً ایجاد این ساختارهای سازمانی همانند بسیاری از سیاستها چندان از روی علم و تحقیق و بر اساس نیازمندیهای ملی صورت نمی‌گیرد. ثانیاً شرایط زمانی گذرا و فرصتهای موقت برای افراد و گروههای دخیل، انگیزه ایجاد این سازمانها بوده‌اند و به همین خاطر با گذشت زمان، بسیاری از کارکردهای آن مورد سؤال قرار می‌گیرد. ثالثاً ساختارهای سیاسی - اجتماعی حاکم در این کشورها به گونه‌ای است که دولت را ناگزیر از ایجاد این ساختارهای موازی می‌سازد. دولتها از این طریق می‌توانند به راحتی از تمرکز قدرت در یک نهاد جلوگیری نمایند. مخصوصاً از بعد امنیتی، تقویت یک نهاد امنیتی می‌تواند برای خود دولت و رهبران آن نیز خطرات خاصی را داشته باشد. معمولاً در شرایطی که رهبران دولت هنوز توان جلب حمایت گسترده عمومی را به نفع خود نیافته، ایجاد ساختارهای موازی برای پراکنده ساختن قدرت، یک اصل به شمار می‌رود.

۴- استخدام دولتی: حاکمیت ضابطه یا رابطه

حاکمیت ضوابط در یک کشور نهادمند در همه جنبه‌ها، از جمله موضوع استخدام و به کارگیری نیروها یک اصل اساسی است. نبود چنین نهادهایی به همراه ساخت ویژه رژیمها در دولتهای ضعیف باعث می‌گردد تا روابط استخدام نیروها جایگزین اصل ضوابط گردد. به تبع روابط، انتصابات فامیلی و گروهی نیز جزء معمولی‌ترین روشها برای رهبران چنین کشورهایی است. زمینه‌های مشترک خانوادگی، خویشاوندی، قومی، فرقه‌ای، منطقه‌ای و ارتباطات تحصیلی،... می‌تواند موضوع این انتصابات قلمداد شود. نتیجه طبیعی چنین روندی ایجاد نوعی وفاداری شخصی و گروهی برای رهبران این دولتها است. علاوه بر انتصاب فامیلی به مثابه یک روش در به کارگیری نیروها، مسأله انتصابات مجدد نیز از روشهای دیگری است که این دولتها به آن متوسل می‌شوند. قدرت "انتصاب مجدد" روشی است که برای جلوگیری از ازدیاد قدرت در دست یک فرد صورت می‌گیرد. ریاست یک سازمان به دلیل شرایط خاص سازمانی می‌تواند پس از مدت زمان کوتاهی، از افراد آن به صورت وابسته و مطیع استفاده نماید. این وضعیت در شکل حاد خود می‌تواند حتی برای نهاد دولت تهدیدزا باشد؛ انتصاب مجدد مانع شکل گرفتن چنین وفاداریهای شخصی می‌گردد. (۱۶)

۵- محیط امنیتی: ثبات یا بی ثباتی

قوی یا ضعیف بودن حکومتها بر ترکیب کلی نظام بین‌المللی و محیط امنیتی کشورها تأثیر بسیار ژرفی می‌گذارد. یکپارچگی و انسجام درونی دولت‌ها شرط لازم برای یک نظام بین‌المللی با ثبات است. به هر میزانی که دولت‌ها با مسائل درونی درگیر باشند، بر ناامنی بین‌المللی نیز افزوده می‌شود. معمولاً تحولات درونی حکومتها در یک نظام با ثبات بین‌المللی ترتیبات جدید و عمده‌ای در پی نمی‌آورد. از سوی دیگر در یک نظام با ثبات، از مداخلات داخلی در امور یکدیگر به شدت کاسته می‌گردد و از آنجایی که کشورهای عضو از انسجام درونی لازم برخوردارند، چنین مداخلاتی به آسانی نمی‌تواند قالب درونی حیات سیاسی کشور را تحت تسلط خویش درآورد. روابط این کشورها با یکدیگر بر اساس حسن تفاهم و اطمینان خاطر نسبت به یکدیگر شکل می‌گیرد.

اما برای محیطهایی که کشورهای عضو از بی‌ثباتی سیاسی درونی رنج می‌برند روابط موجود از تفاوتی ماهوی برخوردار است. از یک طرف روابط کشورهای قوی با کشورهای ضعیف تعریف جدیدی می‌یابد، بدین معنا که کشور قوی چندان خود را ملزم به رعایت اصل حسن تفاهم و عدم مداخله در امور یکدیگر نمی‌بیند. روابط این کشور با کشور ضعیف یا در سطح رسمی و دولتی برقرار می‌گردد که در این صورت تلاش می‌کند از گروه حاکم در برابر مخالفانش در داخل حمایت نماید و یا با گروههای مخالف دولت همکاری خواهد کرد. در هر دو صورت، نقش آفرینی و دخالت سیاسی کشور قدرتمند استمرار می‌یابد. از طرف دیگر روابط درونی کشورهای ضعیف با یکدیگر نیز همواره دچار بی‌ثباتی سیاسی است. رفتارهای سیاسی در چنین محیطهایی چندان پیش‌بینی‌پذیر نیست. تغییر و تحول دائمی در سطح رهبری دولت‌ها می‌تواند تحولات چشمگیر منطقه‌ای را نیز سبب گردد. (۱۷)

علاوه بر بی‌ثباتی محیطی، باید به موانع استفاده از زور در محیطهای با ثبات و بی‌ثبات اشاره نمود. این موانع در میان کشورهای بی‌ثبات به مراتب ضعیف‌تر از موانع مشابه موجود در میان کشورهای دارای ثبات است. کشورهای جهان سوم ترس مشترکی را که از جنگ در میان کشورهای مناطق شمال دیده می‌شود، ندارند. در روابط کشورهای شمال، جنگ به مثابه امری متعلق به گذشته تلقی می‌گردد. ضمن این که بازدارندگی هسته‌ای عامل بسیار مهمی برای حفظ ثبات در روابط میان این کشورها بوده است؛ چنین انگیزه‌هایی در میان ملل جهان سوم کمتر دیده می‌شود. (۱۸)

۶- انتقال قدرت: دموکراتیک یا غیر دموکراتیک

آخرین مشخصه‌ای که در این بررسی برای تبیین تواناییها و ناتوانی نظامها می‌توان برشمرد مسأله انتقال قدرت است. شیوه انتقال قدرت در جوامع دموکراتیک و غیر دموکراتیک تفاوت‌هایی اساسی با یکدیگر دارند. در جوامع دموکراتیک سیستم احزاب و رجوع به آرای عمومی مسأله انتقال قدرت را سامان می‌دهد. این مسأله به تنهایی نمی‌تواند نشان دهنده توانایی یک نظام باشد، ولی شرطی لازم است. نوع کارکرد حزبی نیز در این نظامها می‌تواند بر عملکرد و میزان تواناییهای یک حکومت مؤثر افتد. ضمن این که نوع رابطه میان دستگاههای موجود حکومتی (پارلمان - دولت) نیز بر میزان ثبات و اقتدار دولتها مؤثر است. اما ترتیب انتقال قدرت از یک گروه حکومتی به گروه دیگر همراه با تنشهای سیاسی - اجتماعی عمده‌ای نخواهد بود. طرفهای رقیب در عرصه قدرت سیاسی تلاش می‌کنند تا قواعد بازی را در میانشان رعایت نمایند. این وضعیت برای جوامع غیردموکراتیک متفاوت می‌باشد. انتقال قدرت در این جوامع که از مشخصات بارز جکومت‌های ضعیف به شمار می‌رود، همواره همراه با تنشهای سیاسی - اجتماعی است.

شورش و کودتا از مهم‌ترین روشهایی است که در این جوامع برای گذار از یک مرحله حکومتی به مرحله دیگر استفاده می‌گردد. در برخی از جوامعی که در آن از طریق انقلاب این انتقال صورت گرفته تلاش بر آنست که از طریق حفظ روحیه جمعی و انقلابی مردم و مرامهای دموکراتیک، مسیر سیاست و حکومت کشور اداره و کنترل گردد. به هر حال تصلب سیاسی حاکم بر جوامع غیر دموکراتیک چاره‌ای جز مقاومت مردمی و یا انتقال خونین قدرت سیاسی باقی نمی‌گذارد. این وضعیت در زمانی صورت خواهد گرفت که دولت حاکم از پیش فرضهای یک دولت توانمند بی‌بهره باشد.

نتیجه‌گیری

پس از پایان جنگ سرد، توانایی متصلب و سخت‌افزاری سخت بی‌اعتبار شده است و توانایی و قدرت به ابعاد نرم‌افزاری و منعطف گفته می‌شود. در این مقاله نیز با معیار قرار گرفتن ابعاد نرم‌افزاری تواناییهای سیاسی نظام، تلاش شد تا به برخی از مشخصات مهم این تواناییها پرداخته شود. مفهوم مشروعیت در حکم زیربنای مباحث تواناییهای سیاسی نظام فرض شده است. در این‌باره می‌توان به این نظر کلی دست یافت که داشتن مشروعیت برای یک دولت توانمند یک شرط اساسی و ضروری است ولی به تنهایی کافی نیست. ممکن است حکومت یک کشور از زیرساختهای مشروعی نیز برخوردار باشد ولی به دلیل فراهم نبودن عوامل مادی و معنوی دیگر نتواند نقش یک دولت توانا را بازی نماید. به این خاطر از دیدگاه نرم‌افزاری، مسائلی چون

نهادمندی نظام، هویت بالای ملی، همگونی و انسجام اجتماعی و نخبگان کارآمد نیز از شرایط لازم برای برپایی یک نظام تواناست. مطمئناً مسائل عینی‌تری چون اقتصاد و توانمندیهای نظامی نیز در تقویت تواناییهای سیاسی نظام مهم می‌باشند ولی در این تحقیق، رویکرد اساسی ما توجه به مفاهیم نرم‌افزاری تأثیرگذار در توانایی بود.

مسائل یاد شده، پیش فرضهای اساسی تواناییهای سیاسی نظام قلمداد شده‌اند. جایگاه هر دولت را از نظر تواناییها می‌توان با بررسی این محورها تحلیل نمود؛ ولی باید در نظر داشت که از این بحث نمی‌توان به صورت مطلق به نتایجی شفاف و صریح دست یافت. در این جا نیز همانند مباحث امنیت ملی باید نسبت را در نظر داشته باشیم. به طور معمول با جمع شدن شرایط فوق در کنار مسائل عینی قدرت می‌توان ایجاد یک ساختار توانا را پیش‌بینی نمود. علاوه بر مقدمات اولیه برای تأسیس یک نظام توانا، می‌توان به مجموعه‌ای از مشخصات متفاوت دولتهای ضعیف و قوی نیز در مبحث تواناییهای سیاسی نظام اشاره کرد. در این جا عوامل گوناگونی را می‌توان در نظر گرفت ولی متغیرهایی که از نظر توانایی سیاسی مهم بوده‌اند در چند مورد، به بحث درآمد.

در پایان این بحث به دیدگاه آزر و مون اشاره می‌کنم که، پیش شرطهای سه‌گانه زیر را به مثابه توان سیاسی مطلوب، برشمرده‌اند: "روحیه سیاسی مطلوب"، "تصمیم‌گیری جامع و منسجم" و "اجرای انعطاف‌پذیر و سریع". بحث این دو در زمینه سیاستهای امنیتی است ولی می‌توان آن را به طور کلی نیز در نظر گرفت. توافق عام ملی در زمینه اهداف و سیاستهای کلان نظام، روحیه سیاسی مطلوب را به دنبال دارد. ایجاد حس مشارکت گسترده در میان مردم و مسؤولیت‌پذیری و نشان دادن حساسیت نخبگان نسبت به افکار عمومی، لوازم اصلی برای شکل دادن روحیه سیاسی مطلوب است. پیش شرط دوم به تصمیم‌گیری جامع و منسجم که از فرصتهای زمانی و استفاده‌های گروهی به دست نیامده باشد، مربوط می‌گردد. در این جا ضمن ارزش‌گذاری برای ساختارهای بوروکراتیک نباید از تمرکز لازم در تصمیم‌گیریهای اجرایی غافل بود؛ همچنین باید مواظب تسلط قوه مجریه نالایق بر ساختار تصمیم‌گیریهای اجرایی باشیم. اجرای سریع، مؤثر و انعطاف‌پذیر سیاستها جزء سوم یک نظام سیاسی مطلوب است. قدرت کسب اطاعت مردم از سیاستها و تحمیل مشروع تعهدات بر آنها از لوازم ضروری اجرای سریع و مؤثر می‌باشد. در این جا باید شیوه "سعی و خطا" را محور اجرای سیاستها به دست مجریان انتخاب کرد و از این طریق کمتر مجبور به خطرپذیریهای بسیار بالای عاملان قدرت شد. (۱۹)

یادداشتها

- ۱- قوام، عبدالعلی، *نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی*، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴، صص ۷۶-۷۲.
- ۲- آزر، ادواردای. این مون، چونگ "مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست سازی: وجهه نرم‌افزار امنیت ملی جهان سوم" در *امنیت ملی در جهان سوم*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۱۱۹-۱۲۰.
- ۳- قوام، عبدالعلی، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران، انتشارات قومس، ۱۳۷۱، ص ۴۴.
- ۴- بدیع، برتران، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۸۲.
- ۵- هانتینگتون، ساموئل، *سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰، صص ۱۶-۱۰.
- ۶- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به منبع قبلی، صص ۴۰-۲۳.
- ۷- سریع‌القلم، محمود، *عقل و توسعه یافتگی*، تهران، نشر سفیر، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱.
- ۸- محبوبانی، کشور، "آیا آسیایها می‌توانند بیاندیشند"، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی*، سال چهاردهم، شماره ۶-۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص ۱۷۲.
- ۹- برتران بدیع، پیشین، ۱۶۶-۱۶۷.
- ۱۰- برای مطالعه دقیق این بحث رجوع شود به استوارت آر. کلگ، *چارچوبهای قدرت*، مصطفی یونسی، تهران، انتشارات مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
- ۱۱- برای مثال رجوع شود به:
- سریع‌القلم، محمود، *پیشین*.
- بشیریه، حسین، "جامعه مدنی، قدرت، ایدئولوژی: موانع تحقق جامعه مدنی در ایران"، *مجموعه مقالات تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۶، صص ۳۶-۱۹.
- بشیریه، حسین، "ایدئولوژی و فرهنگی سیاسی گروه حاکم در دوره پهلوی"، *مجله نقد و نظر*، سال دوم، شماره ۳ و ۴، تابستان و پاییز ۱۳۷۵، صص ۸۵-۷۴.
- تاجیک، محمد رضا، «پادگفتمانهای امنیتی در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۶-۷۸)»، *مجله سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸، صص ۱۰۱۸-۹۸۷.
- ۱۲- سریع‌القلم، محمود، *پیشین*، صص ۶۱-۶۰.

۱۳- بوزان، باری، "مردم، دولتها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم"، در ادواردی. آزر و چونگ این مون، همان، ص ۴۴.

۱۴- واینر، مایرون، "تحول سیاسی: آسیا، آفریقا، خاورمیانه"، در کتاب مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون، درک توسعه سیاسی، پژوهشکده مطالعات راهبردی تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۷۷-۷۵.

15- Risa Brooks, *Political-Military Relations and the Stability of Arab Regimes*, Oxford, Oxford University Press, pp. 19-44.

۱۶- جول.اس. میگدال، "دولتهای قوی، دولتهای ضعیف، قدرت و مطابقت"، در مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون، پیشین، صص ۴۱۷-۴۱۴.

Rager Owen, *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London: Routledge, 1992, pp.55-80

۱۷- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به باری بوزان، پیشین، صص ۵۳ - ۴۶.

۱۸- محبوبانی، کیشور، "آیا آسیایبها می توانند بیاندیشند" پیشین، ص ۱۷۷.

۱۹- ادواردی. آزر و چونگ این مون، پیشین، صص ۱۳۳-۱۳۲.